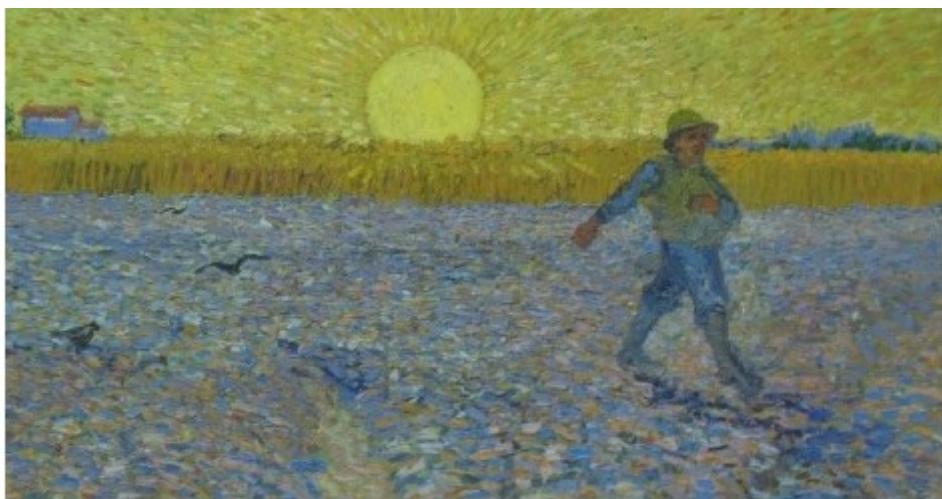


# ریشه‌های افول «چپ»



## شیدان و ثیق

جنبیش تاریخی موسوم به «چپ»، بهویژه در روند سوسیالیستی آن، که در سده‌های نوزده و بیست جریان سیاسی و اجتماعی بزرگی را تشکیل می‌داد، امروزه با افولی ژرف، ساختاری و برگشتنا پذیر رو برو شده است. این واقعیت فروپاشی نظری و عملی چپ سنتی از چند دهه اخیر تا کنون را می‌توان در سراسر جهان از جمله در ایران مشاهده کرد.



علل افول تدریجی «چپ» را ما در این بحث در چهار شاخه اصلی و در خطوط کلی بررسی می‌کنیم. ۱- فروپاشی ایدئولوژیک. ۲- فروپاشی تئوریک. ۳- فروپاشی حزبیت. ۴- دشواری پیوند با جنبش‌های نوین مردمی.

در چنین شرایط فروکش چپ سنتی و در اوضاع سردرگم کنونی در سطح ملی و بین‌المللی است که ما با نبود یک گفتمان ایجابی و اثباتی در تئوری و عمل، با فقدان یک بدایل نظری و عملی، رو به برو می‌باشیم. با این همه اما، تغییر انقلابی وضع موجود برای رها یعنی از سلطه‌ها، برای یک شکل و شیوه زندگی نوین و مشترک، ایده‌ای که «کمونیسم» می‌نامیم، از دید ما همچنان زنده و مطرح است و در راه پر تضاد و دشوار آن باید تلاش کرد. اما نه با تکرار یا اصلاح سوسیالیسمی که در درازای تاریخ گذشته‌اش به کجی، شکست و یا فاجعه انجامید، بلکه در گستالت آن، یعنی در شکل و درونمایه‌ای دیگر، نوآورانه و رهاییخواهانه که بیش از پیش داده نشده‌اند

بلکه در فرایند پیکار نظری و عملی ابداع و اختراع می‌شوند.

---

## ۱- فروپاشی ایدئولوژیک

پس از انتشار *آنالوگی مارکس* و *انگلز* در سال 1848، سویالیسمی که می‌خواست ایده و عمل رها بین‌خواهانه و برابری طلبانه باشد به تدریج تبدیل به یک ایدئولوژی تمام‌خواه و سلطه‌گر می‌شود. آرمان ضد سیستمی خود تبدیل یه سیستم جدید می‌شود. در آغاز در اروپای غربی و سپس در سراسر جهان گسترش پیدا می‌کند و دو مرحله تاریخی را می‌پیماید.

در مرحله اول، به شکل سویال‌موکراتیک آشکار می‌شود. اما این چپ سویال‌موکرات، با شرکت در جنگ امپریالیستی جهانی اول (1914-1918) و سپس با بر عهده گرفتن مدیریت اجتماعی نظام سرمایه‌داری و استعماری، بر ایده و عمل رهایی از سلطه سرمایه، مالکیت و دولت، که معنا و علت وجودی سویالیسم آغازین است، خط بطلان می‌کشد.

دومین مرحله سویالیسم با انقلاب اکتبر یا اقدام عملی بلوشیکهای روسیه در سال 1917 آغاز می‌شود. سویالیسم برخاسته از آن نیز به لینینیسم، استالینیسم، سرمایه‌داری دولتی، توتالیتاریسم، حاکمیت حزب واحد، سلطه دستگاه پلیسی - امنیتی، لغو آزادی و دموکراسی در روسیه، چین، اروپای شرقی، ویتنام، کوبا و غیره می‌انجامد. "سویالیسم‌های" امروزی از جمله در آمریکای لاتین نیز کمابیش دارای همین ویژگی‌های بالا، با پیامدهایی چه بسا اسفبارتر، می‌باشند.

در ایران نیز، همین سیستم ایدئولوژیکی سلطه‌گر و تمام‌گرا به نام سویالیسم/کمونیسم بر چپ این کشور غالب می‌شود. پس از شهریور 1320 در شکل حزب توده وابسته به اتحاد شوروی و سپس در دهه 1350 و بعد از آن در شکل جریان‌های معروف به چریکی، مائوئیستی، خط سوم و غیره. در کشور ما نیز، چپ کلاسیک سرنوشتی متفاوت از چپ در دیگر کشورها یعنی افول و فروپاشی پیدا نکرده است.

واقعیت امروزه نشان می‌دهد که سویالیسمی که در دو فاز تاریخی و در دو شکل مختلف و تا اندازه‌ای متضاد به وجود آمد، یکی

سوسیال دموکراسی اداره‌کننده نظام سرمایه‌داری و دیگر سوسیالیسم اقتدارگرا و توتالیتر (لینین - استالینی)، هر دو با شکست رو به رو شدند. اولی در اروپای غربی رو به افول رفته است و دومی در شوروی سابق و اقمارش فروپاشید. در این میان، چین توده‌ای نیز تبدیل به یک دیکتاتوری هولناک، سرمایه‌داری و استیلاطلب جهانی تبدیل شده است.

## 2- فروپاشی تئوریک

تئوری سوسیالیستی در سده‌های نوزده و بیست میلادی در رویاروئی با مناسبات سرمایه‌داری آن دوران تاریخی تبیین شد و در همه جا، از کشورهای پیشرفت‌های سرمایه‌داری در جهان غرب تا احزاب چپ در کشورهای توسعه نیافته و معروف به "جهان سوم"، راهنمای عمل احزاب سوسیالیست و کمونیست قرار گرفت. این تئوری در شکل کلاسیک خود امروزه در کلیت‌اش با بحران‌ها و بُن‌بست‌های چاره‌ناپذیر روبرو شده است. بسیاری از مقوله‌ها و احکام تئوریک سوسیالیسم کلاسیک که در زمانی می‌توانست دارای حقیقت و اعتبار باشند امروزه در شرایط دوران تاریخی ما فسخ شده‌اند، کارائی خود را از دست داده‌اند و با اوضاع و احوال کنونی همسانی ندارند. تئوری سوسیالیستی کلاسیک دیگر پاسخگوی شرایط زمانی کنونی ما نیست و این ناکارائی و باطل شدن آن در اوضاعی رخ می‌دهد که ما امروزه با فقدان بدیل و گفتمانی نوین، ایجابی، اثباتی و رهایی‌خواه از سلطه سرمایه، مالکیت و دولت برای تغییر انقلابی اوضاع کنونی مواجه می‌باشیم.

محورهای اصلی تئوری کلاسیک سوسیالیستی که امروزه منسخ شده‌اند چیستند؟

1- اقتصاد دولتی که پایه و اساس تئوری اقتصادی چپ سنتی را تشکیل می‌دهد. در این سیستم، مالکیت دولتی (بر وسائل تولید) زیر عنوان کاذب "مالکیت جمعی" به جای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید می‌نشینند. سرمایه‌داری انحصاری دولتی جایگزین سرمایه‌داری خصوصی می‌شود و "اقتصاد سوسیالیستی"! نام می‌گیرد. اما تجربه «سوسیالیسم واقع موجود» و اقتصاد دولتگرا در همه کشورها تا کنون ثابت کرده است که ستم، سلطه، فقر، بی‌عدالتی، استثمار، بوروکراسی، هی‌رارشی و اقتدار بر مردم و از جمله بر کارگران و زحمتکشان در سیستم و اقتصاد دولتی کمتر از آن چه که در سیستم و اقتصاد خصوصی انجام می‌گیرد نیست. مسأله‌ی اصلی در ایده‌ی اصلی

مارکس، الگ دولت و مالکیت از یکسو و مشارکت، تعاون، کنترل جمعی، اشتراکی و مستقیم مردمان بر امور خود، از جمله بر امور اقتصاد و تولید، از سوی دیگر بود. یعنی اقتصادی که نه دولتی باشد و نه خصوصی بلکه به صورت مشارکتی و جمعی اداره شود. و این، از همان آغاز، حلقه گمشده تئوری کلاسیک سوسیالیستی را تشکیل داد، همواره ادامه پیدا کرد و هم چنان تا امروز ناپیدا باقی مانده است.

2- سوژه انقلابی ضدسرماهیداری در تئوری کلاسیک سوسیالیستی را طبقه کارگر تشکیل می‌دهد. این نیروی اجتماعی، در عین حفظ توانایی‌ها، امروزه در همه جا رو به افول، تجزیه، چندستگی، تقسیم‌بندی و تضادهای درونی پایدار و ساختاری (و نه اتفاقی یا گذرا) رفته است. طبقه کارگر دیگر سوژه اصلی انقلاب را تشکیل نمی‌دهد. امروزه خود، ایده و فلسفه ضرورت و وجود یک نیرو یا سوژه اصلی انقلابی در جنبش‌های اجتماعی زیر سؤال می‌رود. امروزه، با تغییرات ساختاری و تکنیکی در تولید و کار (در نیروهای مولده)، با گسترش فزاينده کار غیرمادی<sup>۲</sup>، با زیست‌سیاست<sup>۳</sup> سرماهیدارانه و زیر سلطه قرار گرفتن، اقشار مختلف، مردمان بسیاری از گروه‌های مختلف اجتماعی - رحمتکشان، جوانان، زنان، اقلیت‌های گوناگون، طبقات متوسط - با همه اختلافها، تفاوتها و تضادها میان این قشرها و در درون هر قشر، به میدان مبارزه ضدسیستمی و ضدسلطه کشیده می‌شوند. به بیانی دیگر امروزه عوامل اجتماعی گوناگون در تغییرات اجتماعی نقش بازی می‌کنند و اینان دیگر محدود به طبقه کارگر منعنه و سنتی سده‌های نوزده و بیست نمی‌شوند بلکه می‌باشند<sup>۴</sup> را تشکیل می‌دهند، اما با ویژگی‌ها، اشتراک‌ها، اختلاف‌ها، چندپارگی‌ها و تضادهای شان. مهم‌تر از همه این که نیروهای اجتماعی ضد سلطه امروزی تنها در جریان فرایند مبارزه و عمل برای تغییرات اجتماعی، یعنی در میدان جنبش و «رخداد»<sup>۵</sup>، شکل می‌گیرند. یعنی، برخلاف تصور کهنه حاکم بر سوسیالیسم کلاسیک، نیروهایی نیستند که از پیش بنا بر تعیینات اقتصادی، طبقاتی، تاریخی و غیره مشخص و معین شده باشند.

3- انقلاب در یک کشور، به معنای سوسیالیستی آن، امروزه با جهانی شدن و به هم پیوستگی کشورها در همه امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، بهداشتی، اکولوژیک، علمی، فرهنگی و غیره، دیگر میسر نیست. اما تئوری کلاسیک و منسخ سوسیالیستی همچنان در

چهارچوب تنگ یک کشور و دولت - ملت<sup>۶</sup> که امکانات و توانایی‌ها بیش محدود شده و رو به افول می‌روند، به مسائل مینگرد، در حالی که امروزه نیاز به تبیین بینشی جهانی و جهانرواست. امروزه، در عصر جهانی شدن و وابستگی کشورها به یکدیگر، مسائل و مشکلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، محیط زیستی... بیش از پیش تبدیل به معضلاتی بفرنج می‌شوند که دیگر نمی‌توان برای آنها پاسخی در مقیاس محدود، محلی، ملی، کشوری و حتا منطقه‌ای پیدا کرد. این پاسخ یا پاسخ‌ها بیش از پیش جهانی می‌شوند و در نتیجه اتحاد، همکوشی، همراهی، مشارکت و همبستگی جنبشها و نیروهای اجتماعی در سطح جهانی تعیین‌کننده می‌شوند. امروزه نه تنها برآمدن جامعه‌ی نوین و مناسبات اجتماعی نوین و رهایی‌خواهانه در چهارچوب محدود و بسته‌ی یک کشور یا سازمان ناممکن می‌شود، بلکه همه‌ی شواهد نشان می‌دهند که حتا اصلاحات یا رفرم ریشه‌ای اقتصادی، سیاسی و غیره در چهارچوب تنها یک کشور نیز بیش نیاز به همکاری و همسویی با دیگر کشورهای دنیا و منطقه دارد. امروزه، جهانی شدن مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و بحران اقلیمی و محیط زیستی... امر یا فتن راهکارهای مشخص برای تغییر وضع موجود در یک کشور به گونه‌ای مستقل از تغییرات و تحولات در پیرامون، در منطقه و در دنیای خارج را هر چه بیشتر پیچیده و دشوار و در یک کلام ناممکن کرده است. فقدان یک بینش جهانی در رابطه با حل مسائل ملی و کشوری نزد چپ‌ستی، یکی دیگر از گره‌گاه‌ها و ناتوانی‌های اصلی این جریان و عامل افول آن را تشکیل می‌دهد.

۴- تسخیر قدرت و دولت و حفظ آنها همیشه در کانون مشغله و سیاستورزی چپ سوسیالیستی و انقلابی قرار داشته است. لینین می‌گفت "نهایت این اتفاقات این است که این چشم‌انداز کیش قدرت، انقلاب و به طور کلی سیاست تبدیل به مبارزه برای تصرف دولت و پاسداری از آن می‌شود. از همین نگاه نیز، همه‌ی ترفندها و شیوه‌ها برای رسیدن به قدرت و تحکیم و تقویت آن به کار بُرده می‌شوند. چپ در همه جا از جمله در ایران نیز همواره در این راستا فکر و عمل کرده و می‌کند. همواره نیز نشان داده است که هر جا به قدرت رسیده، در برابر الزامات حکومت کردن و دولتداری، ناگزیر دست به اعمال سلطه برای حفظ سیستم زده است. دریافت عامیانه و مبتذل از فعالیت سیاسی، که همواره در تاریخ بر اندیشه و فلسفه‌ی سیاسی چیرگی داشته است، از «سیاست» و همچنین از «دموکراسی» مدیریت امور دولت و قدرت یعنی دولتگرایی و قدرتطلبی را فهمیده است. در این زمینه، نوسازی و نوبنیادی اندیشه و عمل رهایی‌خواهانه از

فرايند نقد و نفي كامل بينش دولتگرا و قدرتطلب از «سياست» ميگذرد، يعني گستاخ از چپ که به نام «حاكميت مردم»، «انقلاب» و «سوسياليسن»، هدف خود را در باز توليد و تقويت دولت و قدرت قرار ميدهد. انحرافی که ناگزیر تمرکزگرایی، اقتدارگرایی و سلطهگری را به همراه میآورد.

5- امر دموکراسی و ملزمات آن چون جمهوری، آزادیها، انتخابات، حقوق بشر، جدايی دولت<sup>7</sup> و دین (لائیسیته) و غیره... همواره مسائل فکرنشده و بحرانزای سوسياليسن و چپ را تشکيل داده‌اند. نسبت به اين مقوله‌های مهم سیاسی، اجتماعی، انسانی، شهروندی و مدنی... سوسياليسن، به‌ويژه در شکل چپ لینینی- استالینی آن، همواره در موضعی بيگانه یا خصمانه قرار داشته است. نه تنها سیاست روش و درستی درباره‌ی آنها نداشته بلکه حتا در ضدیت با آنها اقدام کرده و فاجعه به بار آورده است. با عدم دفاع از حقوق بشر، دموکراسی، انتخابات آزاد، آزادی‌های مدنی... به بهانه "بورژوائی" بودن این مقوله‌ها و با ادعای کاذب طرفداری از دیکتا توري پولتاریا، حکومت کارگری و سوسياليسن، چپ سنتی به بیراهه‌های توپالیتر و استبدادی کشیده شد.

اما امروزه، امر دموکراسی در شکل نمایندگی‌اش با بحران‌ها و ناتوانی‌های ساختاری، ثرف و بیش از پیش آشکار مواجه شده است. این در حالی است که چپ چیزی برای ارائه دادن جز فرمول‌های منسوخ گذشته در چنته ندارد. به واقع، ایده‌ی یک دموکراسی مشارکتی رادیکال - نه دولتگرا و نه تمرکزگرا - به منزله آلتربناتیوی بر دموکراسی نمایندگی امروزی، همچنان امری مجهول و معماًی باقی مانده است. البته شکل‌هایی همواره پیشنهاده می‌شوند، چون سیستم «شورایی»، از سوی چپ‌های نوستالژیک انقلاب اکتبر و یا «رفراندوم به ابتکار مردم» در جنبشهای پوپولیستی امروزی در غرب... اما این‌ها همه اشکالی تازه و نا آشنا نیستند. «شوراهای» تحت کنترل و قیومیت حزب واحد در شوروی سابق و یا سیستم همه‌پرسی در سوئیس با نتایجی گاه ارتجاعی و واپسگرا را نمی‌توان دموکراسی مستقیم حقیقی و رهایی‌خواه نامید. این شکل‌های تجربی همچنان ما را با یک پرسش اصلی رو به رو می‌سازند. این که در گستره‌ی جامعه‌ای چند میلیونی و سرزمینی پهناور، چگونه می‌توان مشارکت مردمانی بسیارگونه در اشتراک‌ها و اختلاف‌های شان را امکان‌پذیر ساخت؟ برای تصمیم‌گیری‌ها یعنی مشترک و رهایی‌خواهانه که به دست خود آنها و نه به جای آنها، به نفع خود آنها و نه زیان آنها انجام

پذیرند.

**6- توسعه‌گرایی و تولیدگرایی** که همواره در کانون فلسفه‌ی سوسياليسم کلاسیک قرار داشته است، امروزه به کُل زیر سؤال می‌روند. برای جلوگیری از نابودی محیط زیست و مقابله با تغییرات اقلیمی، به عبارت دیگر برای پاسداری از زمین مشترک و استمرار حیات بشر، قالب‌های فکری و عملی چپ‌ستی، چون رشد و توسعه‌ی بیش از پیش فزاینده تولید و مصرف، وعده پوچ اشتغال کامل... پاسخ‌گو نیستند. پرولما تیک‌های جدیدی مطرح می‌شوند که این چپ‌پاسخی برای آن‌ها ندارد. به چند نمونه اشاره کنیم. یکی، گفتیم، ورود قشرهای مختلف و متضاد اجتماعی در مبارزاتی است که تقلیل‌پذیر به تضاد کار و سرمایه، طبقه کارگر و بورژوازی، مالکیت دولتی و مالکیت خصوصی... نمی‌شوند. از آن جمله است مبارزه زنان در راه برابری زن و مرد و فمینیسم، مبارزه برای جدائی دولت و دین یا لائیسیته بهویژه در رژیم‌های دین‌سالار، مبارزه اقلیت‌های اجتماعی برای به رسمیت شناختن خود و دستیابی به حقوق برابر، مبارزه علیه نژادپرستی، خارجیستیزی و غیره. دومین پرولما تیک، بحران اقلیمی و محیط زیست است که امتناع از سوخت‌های فسیلی و هسته‌ای، انصراف از رشد و توسعه شتابان، تولیدگرایی، مصرف‌زدگی و کالائیشدن همه‌ی امور زندگی را به موضوع اصلی جدال سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی امروز تبدیل کرده است. سپس، بحران کار و اشتغال است که مسئله کاهش زمان کار و در نهایت الغای کار مزدبری... را به میان می‌کشد. امروزه ایده‌ی شکل و شیوه نوینی از یک زندگی بسنده در عدم زیاده‌خواهی و در هماهنگی و سازگاری با طبیعت و اکوسیستم به صورتی اساسی و مبرم مطرح می‌شود. تنها با نگاهی رهایی‌خواهانه و به دور از سلطه‌گری بر طبیعت و انسان و سلطه‌پذیری است که می‌توان در راه ایجاد یک شکل و شیوه‌ی نوین زندگی مشترک از هم اکنون گام برداشت.

**7- چالش‌های بین‌المللی** نوینی در سده‌ی بیست و یکم، پس از فروپاش اتحاد شوروی و حکم‌روایی دو ابرقدرت آمریکا و روسیه، در جهان امروز مطرح می‌شوند. از آن جمله است برآمدن امپریالیسم نوپا و جهان گستر چین، افول نسبی امپریالیسم‌های کهن چون ایالات متحده و اروپای غربی، قدرتگیری دیکتاטורی‌های هژمونی‌طلب منطقه‌ای چون ایران و ترکیه، رشد و گسترش اسلامیسم و بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه، آفریقا، آسیای جنوبی... این‌ها همه پاسخ‌ها و موضع‌گیری‌های نوین، روشن و قاطع می‌طلبند که از

توان چپ سنتی برنمی‌آید. زیرا که این چپ همچنان در چهارچوب صفحه‌نگاری‌های بین‌المللی گذشته، که امروزه دگرگون شده‌اند، می‌داند پیش و در نتیجه قادر به درک و فهم تغییرات و تحولات جدید جهانی نمی‌شود. گفتیم که پیروزی جنبش‌های رهاییخواه امروزه تنها در یک کشور و حتا در یک منطقه امکان‌پذیر نیست بلکه در اتحاد، همسویی و پیوندشان با هم در گستره‌ای جهانی قابل تصور است. اما این جنبش‌های نوین نه تنها در برابر سرمایه‌داری جهانی با تمامی دستگاه‌ها و نهادها یش قرار دارند، بلکه در دنیای چند قطبی کنونی باید با قدرت‌های استیلاطلب گوناگون (توتالیتر، ارتجاعی، اسلامی، پوپولیستی و غیره)، که در پهنه‌ی جهانی و منطقه‌ای عمل می‌کنند، نیز مقابله کنند. از این رو، پیکار امروزی این جنبش‌ها بسی دشوارتر و بفرنج‌تر از دوران گذشته‌ای است که مسائل بین‌المللی در رقابت و جنگ سرد بین دو اردوگاه شرق و غرب حل و فصل می‌گردید.

### 3- فروپاشی حزبیت

حزبیت‌گرا یعنی سنتی عامل دیگر افول و فروپاشی چپ کلاسیک می‌باشد. تجربه نیم سده گذشته در همه جا نشان داده و می‌دهد که امروزه حزب‌سازی به سبک گذشته کارآیی خود را از دست داده است زیرا نه مردمی را می‌تواند جذب کند و نه در تغییرات بنیادین نقش ایفا کند. در بهترین حالت، حزب تبدیل به دستگاهی برای انتخاب نمایندگانی در پارلمان برای مدیریت نظم موجود شده است. حزب‌سازی در تاریخ مدرنیته، به طور کلی، بنا بر مُدل ساخت دولت شکل گرفت، همچنان که دولت مدرن نیز بنا بر نمونه ساختار عمودی و اقتدارگرای دستگاه دین و کلیسا در غرب به وجود آمد. تحزب سنتی امروزی، دستگاهی است به منظور تسخیر قدرت سیاسی از راه دموکراتیک یعنی «نمایندگی» و یا از طریق اقدام کوتاگرانه برای به دست گرفتن ماشین دولتی و پاسداری از آن با هدف حاکمیت و سلطه بر مردم. از این رو، این گونه تشکیلات سیاسی را «حزب - دولت» می‌نامیم. یعنی ساختاری سلسنه‌مراتبی، تمرکزگرا، بوروکراتیک و اقتدارگرا که به هر شکل و ترتیب، آگاه یا ناخودآگاه، بنا بر ماهیت و الزامات پیروی از «منطق حزبی»، که چیزی نیست جز تامین موجودیت و منافع تشکیلات و دستگاه آن، ناگزیر باید بر مردم اعمال قیومیت و سلطه کند، رهبری و هدایت آمرانه جامعه را در دست گیرد. این گونه حزبیت را مارکسیسم مبتذل روسی (لنینی- استالینی)، با تفسیرهای ناروا و قدرت‌طلبانه‌اش از ایده‌های رهاییخواه مارکسی، تئوریزه و قدسی

کرد. از سوی دیگر، تحزب کلاسیک مقوله‌ی «نمایندگی» را عمدۀ و مطلق می‌کند، درحالی که بینش رها ییخواهی در پی کشف شکل‌های نوینی از تشکل‌پذیری است که دخالتگری مستقیم مردمان در امور خود به دست خود و برای خود را فراهم سازد. یک دخالتگری جمعی، مشارکتی و بی‌واسطه که در حقیقت «نمایندگی» نمی‌شود.

#### 4- دشواری پیوند با جنبش‌های نوین مردمی

یکی از ویژگی‌های برجهسته‌ی اوضاع جهان امروز ما، برآمدن جنبش‌های نوین مردمی در سراسر گیتی است. این جنبش‌های اجتماعی و سیاسی، از غرب تا شرق و از شمال تا جنوب، با این که بنا بر شرایط هر کشور بسیار متفاوت‌اند، اما در عین حال از ویژگی‌ها یی مشترک نیز برخوردار می‌باشند که آنها را از جنبش‌های اجتماعی سده‌های گذشته متمایز می‌سازند. این جنبش‌ها امروزه در یک اوضاع پرآشفته‌ی جهانی رشد و نمو می‌کنند. توده‌ی گسترده‌ای از مردمان فرودست به‌ویژه از میان اقشار متوسط اجتماعی را به خیابان‌ها و میدان‌ها می‌کشانند. اینان، خارج از تشکل‌ها و دستگاه‌های سنتی - چون احزاب، سندیکاها و نهادهای رسمی - دست به مبارزه و مقاومت می‌زنند. در جست و جوی برابری و دموکراسی واقعی، خود را «ضد سیستمی» می‌خوانند، بدین معنا که تمامیت وضع موجود را زیر سؤال می‌برند. پاره‌ای از این جنبش‌ها برای به کرسی نشاندن خواسته‌های خود حتاً به قهر و خشونت کور نیز توسل می‌جوینند. این جنبش‌ها اما تا کنون قادر به تبیین راهکار یا بدایل نظری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در برابر سیستم حاکم و ایجاد شکل‌های نوین مشارکتی نشده‌اند. از خودسازمان‌دهی پایدار، افقی، جنبشی و دموکراتیک بازمانده‌اند. چپ سنتی با وجود تلاش‌های فراوان و بی‌حاصل، به دلیل همان محدودیت‌های ذهنی و ایدئولوژیکی و همان موانع ساختاری که در بالا نام بردیم، قادر به ایجاد پیوند و دیالوگی سالم، سازنده و انتقادی با این جنبش‌های نوین مردمی و در نتیجه تأثیرگذاری روی آنها و اثرپذیری از آنها نیست. یکی از علل اساسی افول چپ سوسیالیستی امروزی، همانا جدایی‌اش از جنبش‌های نوین مردمی و عدم پیوند با آنهاست. از سوی دیگر این جنبش‌ها نیز تمايل و گرایش فراوان به حفظ خودمختاری و استقلال خود دارند و نمی‌خواهند در چهارچوبهای حزبی، سازمانی و ایدئولوژیکی چپ یا راست اداره یا رهبری شوند. این جنبش‌ها یکدست نبوده بلکه در درون آنها گرایشات مختلف عمل می‌کنند: از ایده‌های برای طلبانه، آزادی‌خواهانه و رها ییخواهانه تا ایدئولوژی‌های

## نتیجه‌گیری

امروزه، امر یا فتن راهکارها، با مشارکت و توافق اکثریت بزرگ مردم، برای پاسخ به مسائل و مشکلات جوامع کنونی که بیش از پیش پیچیده، چندپاره و پُرتضاد می‌شوند، بسی دشوار و پرولما تیک شده است. مسائلی که در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و محیط‌زیستی نیاز به پاسخ‌هایی مشخص، ایجابی و اثباتی دارند فراوان هستند: در پنهانی چگونگی اجرای عدالت اجتماعی، برابری و بروز رفت از مناسبات سرمایه‌داری؛ در رابطه با پایان دادن به انرژی فسیلی و منع استخراج از منابع پایان‌پذیر، در مورد راهکار کشوری و جهانی برای مقابله با بحران اقلیمی، محیط‌زیستی و کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای؛ در زمینه ایجاد دگرگونی‌های اساسی و ساختاری در گستاخ از دولتگرایی، تولیدگرائی و کالائی شدن زندگی؛ در رابطه با تمرکزهایی و خودمختاری، پایان کار مزدبگیری، تصاحب جمعی، (نه دولتی و نه خصوصی) ثروت‌های مادی... برای همه‌ی این پرسش‌ها و بسیاری دیگر، میدانیم که چپ‌ستی، بهویژه روندی که تغییرات بنیادی را مورد نظر قرار می‌دهد، پاسخی جز طرح فرمولهایی کلی و بیشتر برگرفته از ایدئولوژی‌ها و تئوری‌های ناکارای گذشته ندارد. به این دلیل نیز از افول این جریان تاریخی سخن گفتیم و ریشه‌های فروپاشی آن را در این نوشتار توضیح دادیم.

اما سرمایه‌داری، با وجود بحران‌ها و تضادهای گوناگون‌اش، همچنان زنده، فعال و امروزه جهانی شده است. نه تنها همه‌ی پیش‌بینی‌های مارکسیستی، از نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم تا کنون، درباره‌ی فروپاشی نزدیک سرمایه‌داری غلط از آب درآمده‌اند بلکه این نظام توanstه در همه‌ی جا خود را با اوضاع و احوال جدید متحول و منطبق سازد، حفظ و مستحکم نماید. از سوی دیگر امروزه ما با رشد و گسترش سیاست‌ها و ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی، پوپولیستی، توتالیتر، بنیادگرایی دینی و غیره رو به رو هستیم. این‌ها در همه‌ی جا از جمله در ایران نیز عمل می‌کنند: در کشورها و جامعه‌های گوناگون، در درون جنبش‌های مردمی، در درون مردم، در بین احزاب راست و چپ، در سندیکاها، نهادها و غیره. به‌طور کلی، نظریه و عمل قدرت‌طلبی، دولتگرایی و سلطه‌جویی در جهان امروز رو به کاهش نرفته بلکه

در حال رشد و گسترش اند.

امروزه ما با فقدان یک گفتمان و بدیل ایجابی که پاسخ‌گوی شرایط و اوضاع و احوال کنونی باشد رو به رو هستیم. کُنشگران رها ییخواه، که از چپ سنتی بُریده اند، تنها با شکلدهی اثباتی و ایجابی به یک شکل و شیوه‌ی نوین زندگی باهم و مشترک در خود مختاری، خودگردانی و استقلال نسبت به دولت و نهادهای قدرت است که می‌توانند در ایجاد مناسباتی بَری از سلطه‌گری و سلطه‌پذیری و در تغییر ریشه‌ای اوضاع نقش ایفا کنند. این امر را البته باید از هم اکنون در پیشگیرند و نه به آینده‌ای نامعلوم واگذار نمایند.

شیدان وثيق

آذر 1400 - دسامبر 2021

[cvassigh@wanadoo.fr](mailto:cvassigh@wanadoo.fr)

[www.chidan-vassigh.com](http://www.chidan-vassigh.com)

---

1: رهایی یا رهاییش : *Emancipation* (به فرانسه)، *Émancipation* (به انگلیسی) و *Emanzipation* (به آلمانی)

2- زیستسیاست : *Biopolitique* : مفهوم مورد استفاده میشل فوكو.

3- غیرمادی: *immatériel*. کار غیر مادی، ایده‌ایست برگرفته از تونی نِگری و مایکل هاردت.

4- بسیاران : *Multitude*

5- رخداد : *Évènement* در معنا و مفهومی که در فلسفه فرانسوی (1960 - 1980) به کار بُرده شده است.

6- دولت - ملت : *État-nation*

7- دولت، در بحث لائیسیته، معادل *État* (فرانسوی)، *Staat* (آلمانی) است، که شامل سه قوای اجرایی،

قضايا و مقتنه میشود. با حکومت که معادل خارجی آن نزد ما است، اشتباه Gouvernement نشود.